



## جوجه های باهوش

دوتا جوجه بودند به اسم جیکو و جیکا. یک روز جیکو و جیکا از مامانشون اجازه گرفتند و رفتند بیرون، همین‌طور که داشتند قدم می‌زدند یهو صدایی شنیدند، صدای پای آقا روباهه بود. جیکو و جیکا خیلی ترسیدند و فرار کردند. آقا روباهه دنبالشون کرد، اونا دویدند، روباهه دوید

اونا پریدند، روباهه پرید. بعد رفتند پشت یک درخت قایم شدند که نقشه بکشند. جیکو گفت: «من می‌دوم این طرف و اون طرف و سر آقا روباهه رو گرم می‌کنم و گیجش می‌کنم تو فرار کن. وقتی گیجش کردم خودمم میام» جیکا گفت: «باشه» جیکو همون کار رو کرد و سر روباهه رو گیج کرد، جیکا سریع به سمت خونه دوید. روباهه افتاد زمین و جیکو هم سریع فرار کرد و رفت خونه.

داستان ارسالی از دوست «آبنبات»

حلمنا نظام دوست ۵ ساله نقاشی ارسالی از ارغوان فاضلی، ۶ ساله از نیشابور



جغد کوچولو چه نازه  
چشمک داره می‌زنه  
روزا خوابه شبا بیدار  
پرواز می‌کنه دوباره

شعر و نقاشی ارسالی از دوست خوب «آبنبات»

یگانه سادات اسحاقی، ۹ ساله

## رویا های من

امیدوارم کرونا رو زودتر شکست  
بدیم و من راحت برم توی فضای  
باز بازی کنم.

متن و نقاشی ارسالی از دوست  
خوب «آبنبات»

حلمنا غنی آبادی ۱۰ ساله



تفنگ آبپاش من  
خیلی خیلی قشنگه  
می‌رم توی طبیعت  
آب می‌ریزم رو گل‌ها  
شعر ارسالی از دوست خوب

«آبنبات»، دینا جعفری مقدم، ۶ ساله

